

تاریخ وصول: ۹۰/۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۳/۳۰

## «مولانا و تشیع در غزلیات شمس»

تورج عقدایی<sup>۱</sup>

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، دانشیار گروه ادبیات فارسی، زنجان، ایران

نازلی عقدایی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، زنجان، ایران

### چکیده:

هدف مقاله حاضر نشان دادن میزان علاقه مولانا به برخی عنصرهای مذهب تشیع است. اگر چه به رغم ادعای برخی از مسلمانان شیعی مذهب نمی توان او را شیعی دانست. نشانه هایی که از غزلیات شمس و دیگر آثار او یافته ایم، حکایت از آن دارد که این شاعر عارف به علی(ع) نه به مثابه خلیفه چهارم مسلمین؛ بلکه بسی فراتر از این به دلیل فضل و ویژگی های اخلاقی این انسان کامل، عشق می ورزد و به همین دلیل به آن چه با وی در پیوند است، گاه به صورت حقیقت و گاه به شکل نمادین اشاره می کند. از این گذشته، مولانا به امام حسین (ع) و کربلا و شهادت، هم در برخی از غزلیات خویش توجه نشان داده است. نکته دیگری که در این مقاله بدان پرداخته شده، نوع تأثیرپذیری مولانا از این مقوله های آیینی است. زیرا در بسیاری از اشارت های او می توان دریافت که او نه آگاهانه و با دریافت تاریخی، بلکه غالباً به گونه یی نا آگاهانه و بارویکردی اسطوره یی به این مسایل نگاه می کند.

### کلید واژه ها:

مولانا، تشیع، ناخودآگاهی، اسطوره.

## پیشگفتار

مخالفت علی (ع) با انتخاب ابوبکر به جای پیامبر (ص) را سر آغاز شکل گیری شیعه دانسته اند. از آن روی که برخی از روی دادهای مربوط به آیین تشیع در برابر اهل سنت، در ایران که خود به حکومت و حضور امویان اعتراض داشت، شکل می گرفت ایران از قدیم الایام یکی از پایگاه های نهضت تشیع بوده است.

قیام ابومسلم علیه امویان و نیز نهضت سادات طالبیه مازندران سبب استحکام روابط ایرانیان و انس و الفت ایشان با تشیع گشت و همین امر منجر به پیدایی حکومت های شیعی مذهب، نظیر دیلمیان بوده است.

باطنیه و نفوذ بسیارشان در خراسان سبب شد که خلیفه بغداد ارکان حکومت متعادل سامانیان را به دست محمود غزنوی متعصب و قرمطی گش در هم شکند و دستگاه غزنویان را به پایگاهی برای جلوگیری از نفوذ شیعه تبدیل کند.

سلجوقیان هم با انتخاب مذهب شافعی به دست و دستور خواجه نظام الملک از نفوذ شیعه با شدت و حدت جلوگیری کردند. اینان، حکومت محتضر عباسی را از سقوط نجات دادند و با تکیه بر نفوذ آنان، بر مردم حکومت راندند.

اما سقوط سلجوقیان، پس از قتل خواجه نظام الملک و دو پسرش به دست فداییان اسماعیلی، راه را برای نفوذ شیعه باز کرد و تیرگی روابط خوارزمشاهیان با بغداد هم سبب نفوذ بیش تر شیعیان در دستگاه حکومتی گشت. «این نفوذ در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم به آن جا کشید که سلطان محمد خوارزمشاه یکی از علویان را به نام علاءالملک از ترمذ برای خلافت نامزد کند و ائمه مملکت را وادار سازد تا بر عدم استحقاق آل عباس به خلافت فتوی دهند و گویند که سادات حسینی مستحق خلافت اند»<sup>۱</sup>.

---

۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۱۹۰.

البته به شهادت تاریخ، مذاهب حنفی و شافعی هم چنان در موضع قدرت بودند. اما حمله مغولان و فرو پاشیدن حکومت خوارزمشاهیان و بر افتادن خلافت عباسی به دست هلاکوخان مغول، زمینه را برای رشد و توسعه‌ی مذهب شیعه فراهم آورد و شیعیان از این فرصت برای استحکام پایه‌های قدرت سیاسی و نظامی خود به درست استفاده کردند و از این پس غلبه با عنصر شیعی بود و حکومت‌های سرداران و سپس صفویان، قضیه را به سود شیعیان فیصله دادند و غالب مردم ایران به این آیین گرویدند.

مولانا و خانواده اش مقارن این احوال در بلخ می زیستند و به این دگرگونی‌های کم نظیر در تاریخ ایران، توجه داشته و بدان فکر می کرده‌اند.

اما هم چنان بر آیین پدران خود بودند. بنابراین به رغم آن که برخی از شیعیان تلاش کرده‌اند، مولانا را هم مذهب خویش قلمداد کنند، او مسلمان، سنی و حنفی مذهب و عارف است و باورهای دینی‌اش بر قرآن، حدیث، مذهب ابو حنیفه و کلام اسلامی مبتنی است و اندیشه عرفانی‌اش، با وجود آن که مقلد نیست از عارفان مسلمانی چون سنایی و عطار، سرچشمه می گیرد.

تلاش شیعیان برای انتساب افراد برجسته اهل تسنن به خود، در جامعه‌ی بی که اختلافات این دو جریان به ناسزاگویی و در برخی مواقع جنگ و کشتار و ویرانی منجر می شود، نشان‌دهنده گرایش این افراد به باورهای مذهبی شیعه می تواند بود. زیرا برخی از آنان، نظیر سنایی از این که به عنصرهایی از مذهب تشیع اشاره کنند، ابایی ندارند.

اگر چه برخی اعتقاد دارند، وجود واژگان آیین تشیع و اشاره به روی‌دادهای تاریخی مربوط به تشیع در آثار کسی دلیل گرایش او به این مذهب نیست. اما بی گمان توجه برخی از مسلمانان سنی مذهب به مسایل خاص آیین تشیع و به یاد داشتن آن‌ها و جاری شدن این واژگان و یادبودها بر زبان آنان، به ویژه در شعر که محصول لحظه‌های بی خودی است، نه تنها نشان دهنده علاقه مندی گوینده به این مسایل است؛ بلکه از حضور و توسعه آن در جامعه نیز خبر می دهد. مثلاً وقتی خاقانی که خود سنی و شافعی مذهب است، در شروان که در قرن ششم از وجود شیعه در آن خبر نداریم، در یک بیت و در نهایت ایجاز تمام ماجرای شهادت حضرت امام حسین (ع) را بدین سان بیان می کند:

من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا<sup>۱</sup> نمی توان آن را اتفاقی دانست و به علاقه یا دست کم توجه خاقانی به روی داد غم انگیز کربلا و شهادت امام سوم شیعیان و یاران او، اشاره یی نکرد.

به هر روی مولانا سنی و حنفی مذهب است و مذهب حنفی در زادگاه او و در سرزمین های شرقی جهان اسلام، مذهبی رایج بوده است. اما این نکته نیز گفتنی است که مولانا برای تحصیل فقه آیین خویش به محضر فقیهان حنفی مذهب و بنامی در سوریه و دمشق می رود و این امر نشان می دهد که مذهب ابوحنیفه در سرزمین های غربی جهان اسلام نیز رواج و پیروانی داشته است و مولانا بخشی از عمر خود را در حلب و دمشق به آموختن فقه این مذهب گذرانده است.<sup>۲</sup> مولانا فقه این مذهب را به دقت آموخت و پس از مراجعت به قونیه، به رسم علمای دین دستار خود را می پیچید و ردای فراخ آستین می پوشید و به سنت پدران خود فقه تدریس می کرد.<sup>۳</sup> اتفاقاً بسیاری از محققان در باب فراوانی طلبگان حوزه تدریس او سخن گفته اند: «چنین گویند که چهار صد طالب علم بر درس مولانا حاضر شدند»<sup>۴</sup>

### مولانا و تشیع

اما به شهادت آثار مولانا و به ویژه مثنوی او، آگاهی داریم که درک او از دین همواره با تسامح و سعه صدر و مدارا همراه بوده است. البته این درک او از دین نه از سر سهل انگاری به باورهاست؛ بلکه محصول استغراق او در فلسفه دین و فهم عمیق او از این مسایل بوده است. به همین دلیل همه جا در آثارش می بینیم که درعین باور عمیق دینی، خود را از دعوای مذهبی که آن را اصیل نمی داند، دور نگه می دارد.

«می دانیم که مولانا این ویژگی بارز را داشت که در عین اعتقاد استوار به آیین حنیف احمدی و تعبد و تحجد دایمی، با پیروان همه مذاهب و ادیان دیگر به حرمت و محبت

۱- دیوان خاقانی، ص ۲.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۴۵۳.

۳- شرح مثنوی شریف، ص ۴۶.

۴- تذکره الشعراء، ص ۱۴۸.

زندگی کرد و کسی را به خاطر نوع عقیده و مذهبش نرنجاند»<sup>۱</sup>.  
مولانا پیش از غزلیات شمس در مثنوی به طرح مسایلی از آیین تشیع که معمولاً اهل تسنن بدان نمی پردازند، علاقه نشان داده و گاه موضوعی را به اجمال و گاهی به تفصیل و با ذکر جزئیات بیان می کند. مثلاً در دفتر اول زیر عنوان « خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و انداختن شمشیر را از دست » که با بیت :

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مطهر از دغل

۳۷۲۱/۱

آغاز می شود و در بیت ۳۸۴۴ پایان می پذیرد، برخی از فضایل علی (ع) را مطرح و او را به گونه یی در خور تأمل ستایش می کند.

«از طرز روایت، علاقه یی که مولانا در حق اهل بیت رسول و مخصوصاً در حق امیرالمؤمنین علی دارد، به طور بارزی به چشم می خورد. این علاقه در جای جای مثنوی و هم چنین دیوان کبیر نیز پیداست و شاید از طرز تلقی صوفیه خراسان در باب ولایت متأثر می باشد»<sup>۲</sup>.

مولانا از این روی داد زندگی مولای متقیان به مثابه تمثیلی برای بیان این اندیشه که هر کس باید هر کار را خالصاً لله انجام دهد، استفاده می کند. به سخن دیگر مولانا برای نشان دادن تأثیر خیال کثر و القائنات تباه که آدمی را دچار وسوسه می کند به این ماجرای زندگی علی (ع) اشاره می کند و « اهمیت اخلاص در عمل را در این سیر و سلوک روحانی که غایت آن خودرهایی است، تصویر می کند»<sup>۳</sup>.

گذشته از این قطعه مشهور، مولانا در دفتر چهارم هم از دو حکایت که با زندگی علی (ع) ارتباط دارد، استفاده کرده است. در یکی از آن ها امام را با جهودی در تقابل قرار می دهد تا طرز تلقی راستین خود را از حقایق الهی نشان دهد و به مخاطب بیاموزد که نمی توان و نباید خدا را آزمود. بلکه باید به آن چه او تقدیر کرده است، تسلیم بود. (۳۵۳-۳۸۷/۴)

۱- میناگر عشق، ص ۹۹۰.

۲- سرّنی، ج ۱، ص ۴۳۲.

۳- همان، ج ۱، ص ۵۰.

در حکایت دیگر ماجرای زنی را مطرح می‌کند که طفل او بر سر ناودانی نشسته و خطر سقوط او مادر را پریشان خاطر و نگران کرده است. پس برای نجات فرزند خویش دست در دامن مولا می‌زند و علی(ع) مدبرانه و با استفاده از اصل تجاذب اجناس، چاره‌ی می‌اندیشد و فرزند او را نجات می‌دهد. ( ۲۶۶۸/۴-۲۶۵۷ )

می‌توان بر آن بود که سخن گفتن از علی(ع) نه بدان دلیل است که او را پیشوای شیعیان می‌داند؛ بلکه از آن روی است که او را به مثابه خلیفه چهارم مسلمانان در نظر می‌گیرد. اما اشارت‌های او به زندگی این امام همام و لحنی که در بیان این مسایل به کار می‌برد و نیز اشاره‌های او به کربلا و شهادت، دست کم این شبهه را در ذهن ایجاد می‌کند که چه بسا مولانا بر خلاف بسیاری از هم‌مذهبان خود، به مساله تشیع هم گوشه چشمی داشته است؛ زیرا مساله کربلا و شهادت امام حسین(ع) در مثنوی باز تاییده است. او در دفتر ششم مثنوی از برگزاری مراسم عاشورا در حلب که بسیاری از معاصران او همه ساله آن را دیده‌اند اما بدان توجهی نکرده یا به عمد از آن سخن نگفته‌اند، خبر می‌دهد:

گرد آید مرد و زن جمعی عظیم	ماتمم آن خاندان دارد مقیم
نالاه و نوحه کنند اندر بکا	شیعه عاشورا برای کربلا
بشمرند آن ظلم‌ها و امتحان	کز یزید و شمر دید آن خاندان
نعره هاشان می رود در ویل و وشت	پر همی گردد همه صحرا و دشت

۱۷۸-۱۱/۱

گذشته از این در خلال حکایت‌های دیگر مثنوی، بنابر مقتضای کلام، گه گاه به کربلا که محل تجوّع (= خود را به قصدی گرسنه داشتن) و رنج است، و آن را جایی می‌داند که نمی‌توان در آن گستاخ گام نهاد و قتلگاه کسی است که راهی درست، اما سخت را انتخاب می‌کند و سرانجام به زنده جاوید شدن شهیدان اشاره کرده است:

گفت دانم کز تجوّع وز خلا جمع آمد رنجتان زین کربلا

۱۷۲/۳

هین مدو گستاخ در دشت بلا      هین مران کورانه اندر کربلا

۸۳۱/۳

مسجدا گر تو کربلای من شوی      کعبه حاجت روای من شوی

۴۲۱۳/۳

در دمی در صور گویی الصلا      بر جهید ای کشتگان کربلا

۱۶۲۴/۵

مولوی یک بار هم در کتاب فیه مافیه حکایتی را می آورد که در آن امام حسین و امام حسن(ع) تصمیم می گیرند به مردی که «وضو کژ می ساخت و نا مشروع» به گونه یی غیر مستقیم وضوی درست ساختن را تعلیم دهند. پس به نزد او می روند و به وی می گویند: «این مرا می گوید که تو وضوی کژ می سازی. هر دو پیش تو وضو سازیم بنگر که از هر دوی ما وضوی کی مشروع است. هر دو پیش وی وضوساختند. گفت ای فرزندان وضوی شما سخت مشروع است و راست. وضوی من مسکین کژ بوده است»<sup>۱</sup>.

با توجه به آن چه گفته شد، مولوی به آشتی میان مذاهب باور دارد و خود برای اثبات این باور خویش در محیطی که غالب مردم سنی مذهب اند و بر باور مذهبی خود پای می فشارند و اهل مذاهب دیگر را بر نمی تابند و برای مخالفت و حتی درگیر شدن با آنان آمادگی دارند، پنهان نمی کند که به معتقدات مذاهب دیگر و از آن جمله شیعه احترام می گذارد. شاید همین ها سبب می شود که برخی از شیعیان او را شیعی بدانند.

مولانا از جنگ و برادر کشی در میان فرق مختلف مسلمانان بیزار است و به «رافضی» که به باور او میان شیعه و سنی اختلاف می افکند و عامل جنگ افروزی می گردد، اعتراض می کند:

گفتن همه جنگ آورد، در بوی و در رنگ آورد

چون رافضی جنگ افکند، هر دم علی را با عمر

۱۱۵۱/۳۰

---

۱- فیه مافیه، ص ۱۵۸.

البته « باید دانست اهل سنت و جماعت عموم فرق شیعه را به سبب این که خلفای سه گانه را ترک نمودند « رافضه » می خوانند»<sup>۱</sup> اما رفاض یا ترک که از زمان زید بن علی بن حسین و خروجش بر هشام بن عبدالملک ، رواج یافت در اصل باور و مستمسک چهار طایفه زیدیه ، امامیه ، کیسانیه و اسماعیلیه است و نه همه شیعیان.<sup>۲</sup>

مولانا به اختلاف اهل تشیع و تسنن در بیت زیر اشاره کرده و می گوید : بسیاری از مردم چنان در باورهای خود تعصب می ورزند که باید با آنان فقط موافق باورهایشان سخن گفت . زیرا باور دیگران را بر نمی تابند . پس باید در نزد رافضی فقط از عدل علی و در پیش سنی از عدل عمر سخن بگویی :

گر رافضی ای باشد، از داد علی در ده      ور زانک بود سنی از عدل عمر بر گو

۱۰۳/۲۱

اما او بر پایه توسع نظر خود به آشتی و یکی شدن دو گرایش عمده آیین اسلام که علی(ع) را نماینده یکی و عمر را نماینده دیگری می داند می اندیشد و می خواهد به رغم بد خواهان میان آنان دوستی و برادری بر قرار گردد :

رافضی انگشت در دندان گرفت      هم علی و هم عمر آمیختند

۳۰۰/۱

با آن که اهل تسنن هر یک از خلفای راشدین را در جای خود می پذیرند و وانمود می کنند که میان آنان تفاوتی وجود ندارد ، با توجه به آن چه از کلیات غزلیات شمس بر می آید، مولانا از میان آنان به امام علی (ع) ، ارادتی خاص دارد و چهره این خلیفه و امام اول شیعیان را ، نسبت به خلفای دیگر ، بر جسته تر ترسیم کرده است . شاید بتوان گفت دلیل این امر «آن است که سلسله های صوفیان علی (ع) را نخستین کسی می دانند که علم باطنی را از محمد (ص) دریافت کرد . افزون بر این ، مراقبت های شدید اخلاقی علی (ع) او را از جهت اخلاص در دین بیش از مثلاً عثمان ، خلیفه سوم، مورد توجه سنیان و صوفیان اخلاق اندیش

۱- فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۰۰.

۲- همان.



قرار داد»<sup>۱</sup>.

چنین نگرشی به این اسوه‌ی تقوی باعث می‌شود که مولانا به دفعات از او در غزلیات شمس یاد کند و بدین ترتیب علاقه مندی و ارادتش را به او نشان دهد. مثلاً وقتی به تقابل خوارج و او می‌اندیشد باور دارد که «خارجی» علی (ع) را نشناخت و از «غم بوترا ب» آگاه نشد. (۶۴۰/۲۸) با توجه به همین غم است که وقتی برای درد عشق خود محرمی نمی‌یابد و تنهایی اش به اوج می‌رسد، تنهایی علی (ع) را تداعی می‌کند و به سان او سر در «چاه» می‌کند و آه می‌کشد:

آه، دردت را ندارم محرمی چون علی آه می‌کنم، در قعر چاه

۱۰۹/۱۹

اگر چه «چاه» در شعر مولانا غالباً با داستان حضرت یوسف (ع) مرتبط است، اما طرز استفاده از آن نشان می‌دهد که مفهوم اسطوره‌ی چاه یوسف را تا گره خوردن به چاه علی (ع) توسعه داده و آن را برای ورود به حوزه نماد پردازی در سطحی گسترده، آماده کرده است. چنان که در بیت فوق، تنهایی انسان از رهگذر آه کردن در چاه به خوبی تجسم می‌یابد. او در جای دیگر میان «اندوه» سنگین و نیافتن «اندوهگسار»، پیوندی می‌یابد و آن را با اشاره به یکی از مسایل زندگی علی (ع) بیان می‌کند تا بزرگی تنهایی و فغانش را از این تنهایی نشان دهد. پس به مخاطب می‌گوید: باید فغان کردن را از «شیر حق» که «نکردی آه پر خون جز که در چاه»، آموخت. (۱۰۹/۲۴)

علاقه مندی مولانا به خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان تا بدان جاست که به برخی از عنصرهای زندگی و ویژگی های منحصر به فرد او مثلاً بر کنندن در خیبر و شجاعت و دلاوری اش در جنگ‌ها برای اشاعه اسلام مثل می‌زند:

دریغ، پرده هستی خدای برکندی چنانک آن در خیبر علی حیدر کند

۲۹۴/۱۷

---

۱- مولانا، دیروز، امروز، ص ۲۰.

عارفا بهر سه نان دعوت جان را مگذار      تا سنانست چو علی در صف هیجا بزند

۳۰۶/۲۴

یکی از القاب علی (ع) « شیر خدا » است. «شیر» در شعر مولانا از نشانه های پر کاربرد و از ابزارهای مناسب برای نماد پردازی اوست . در نگاه او شیر نماد عشق ، شمس الدین تبریزی و از همه بیش تر نماد خداست . اگر چه این نماد برای القای مفاهیم دیگر هم آمادگی دارد . مولانا از واژه‌ی شیر که بسیار مورد علاقه اوست ، به « شیر خدا » که در جهان اسلام فقط لقب علی(ع) است ، می رسد و از این ترکیب اضافی، در نماد پردازی و غالباً در پیوند با زندگی این امام استفاده می کند . بنابراین می توان از توسع معنایی این ترکیب مرموز و وجوه نمادینی که از آن سر بر می زند به ژرفای ذهن مولانا و حضور این صفت و صاحب آن در ناخودآگاه او پی برد . به سخن دیگر مولانا غالباً از این نشانه به گونه‌ی استفاده می کند که علاوه بر تداعی کردن علی(ع) بر مفاهیم دیگری هم دلالت نماید . زیرا تنها از این طریق است که نشانه‌ی به « نماد» تبدیل می شود . مثلاً در بیت زیر:

ایا شیر خدا آخر بفرمودی به صید اندر      که‌خه مر آهوی ما راجو آهو خوش شکاری تو

۱۸۱۷/۵

که در آن قرینه‌ی برای دلالت شیر خدا بر علی (ع) وجود ندارد و فقط از رهگذر آگاهی‌های ذهنی او را تداعی می کنیم ، می توان آن را نماد عشق دانست . در بیت های زیر نیز «شیر خدا» وجهی نمادین یافته و بر عشق دلالت دارد :

شیر خدا بند گسستن گرفت      ساقی جان شیشه شکستن گرفت

۲۰۳/۷

آن شیر خدایی را شمس الحق تبریزی      صیدی که نه روبه شد، او را به سگی مشمر

۳۹۵/۱۶

اما در بیت زیر نه تنها بر فضیلت ، برتری و بی هم تایی علی (ع) اشاره کرده ؛ بلکه این نشانه را طوری به کار می برد که هم صاحب آن به یاد می آید و هم مفاهیم دیگری که بالقوه

در ذات این نشانه وجود دارد :

از شیر خدای پرس ما را هر شیر، قفار ماندارد

۲۳۶/۱

اما در بیت زیر نشانه های علی و علوی سبب می شوند که شیر خدا وجه نمادین خود را فرو گذارد و کسی جز علی(ع) نباشد :

اگر امشب بر من باشی و خانه نروی یا علی شیر خدا باشی و یا خود علوی

۱۰۹۰/۲

یکی دیگر از القاب علی(ع) حیدر کرار است . مولانا خود را حیدر کراری از بیشه ی جان می داند تا نشان دهد که این شادمانگی چه گونه سبب گریختن غم از او می گردد :

دزد غم گردن خود از حذر سیلی من ز آنک من از بیشه جان حیدر کرار شدم

۵۳۹/۶

مولانا به مثابه عارفی عاشق و صادق ، تسلیم بودن در برابر معبود و « جان دادن » برای دست یابی به « گنج » او را که چیزی جز قرب و وصال نیست تجربه کرده و اینک مخاطب را به این راه فرا می خواند و به او می آموزد که حیدر کرار را که سلسله جنبان عاشقان جانباز است ، اسوه خود قرار دهد:

گر گنج خواهی سر بنه، ورعشق خواهی جان بده

در صف درآ ، واپس مجه ، ای حیدر کرار من

۷۲۰/۱۱

گفته شد که مولانا ، در غزلیات خود نماد پردازی شگفت انگیز است و بسیاری از واژگان را به گونه یی به کار می برد که جز معنای حقیقی یک یا چند معنای مجازی هم از آنها بر می آید . شاید در میان شاعران فارسی زبان ، هیچ شاعری این قدر در واژگان نفوذ نکرده و به ابعاد گوناگون آنها توجه نداشته است .

او در به کار گیری واژگان نه تنها به دلالت های مختلفی که در یک نشانه هست توجه می کند

؛ بلکه بیش از آن، خود نیز مدلول‌های ناشناخته‌یی را که غالباً وجهی اساطیری دارند، به این نشانه‌ها نسبت می‌دهد. به گونه‌یی که خواننده دقیق شعر او از رهگذر این نشانه‌ها، متن را ترک می‌کند و از نردبان این نشانه‌ها بالا می‌رود تا شاید به فضاهای ناشناخته و بی‌کرانه‌یی که او مشاهده و تجربه کرده است، برسد. البته این صعود به قدر و قدرت پر پرواز مخاطبان بستگی دارد و بی‌گمان آنان که ذهنی آزاد دارند، گستره وسیع تری از این فضای فرامتنی را می‌پیمایند و در آن غوطه می‌خورند و آن درک می‌کنند و از آن لذت می‌برند. از آن جا که فضاهای نمادین، قدسی و بی‌کرانه‌اند، مولانا غالباً از نشانه‌های مقدس و تأویل‌پذیر برای بیان و تجسم آن‌ها استفاده می‌کند. یکی از جاهایی که این امکان را برای او فراهم می‌آورد، حوزه باورهای دینی اوست. زیرا دین پس از رفع نیازهای منطقی زندگی، برای ارضای نیازهای روحی باورمندان، پیام‌های عمیق خود را از رهگذر نشانه‌هایی مقدس به آنان ابلاغ می‌کند تا با اندیشیدن، ژرف‌نگری و استغراق در آن‌ها به آرامش خاطر کم‌نظیر دست یابند.

نمادپردازی مولانا محدودیت نمی‌پذیرد و پایان‌پذیر نیست و هم‌چنان که گفته شد او در غزلیات شمس بسیاری از نشانه‌ها را تبدیل به نماد می‌کند تا هر کس به فراخور حال و روز و طرز تلقی و نیازش از آن‌ها بهره‌برگیرد و لذت ببرد.

مثلاً «مولوی در نمادپردازی‌های چند وجهی خود بارها «براق» - نام اسب پیامبر(ص) و «دلدل» - نام اسب حضرت حضرت علی (ع) - را به صورت نمادی برای اشاره به اسب شاهانه که خودش نماد «عشق» یا «روح» است، به کار می‌برد.»<sup>۱</sup>

دلدل «استرخنگ رنگ پیغامبر اسلام (ص) که به روایت شیعیان آن حضرت آن را به علی بن ابی طالب (ع) بخشید»<sup>۲</sup>، برای نمادپردازی مولانا نشانه مناسبی بوده است. این نکته نیز در پیوند با موضوع این مقاله اهمیت دارد که مولانا در به کارگیری این واژه به روایت شیعیان توجه داشته و راکب این مرکب را علی (ع) دانسته است:

دل توشیرخدای است و نفس توفرس است چنان که مرکب شیر خدای شد دلدل

۴۹۲/۱۰

۱- هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس، ص ۱۹۰.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۵۳۵.

یکی از موارد بهره گیری مولانا از اسب علی (ع) در پیوند با عقل و عشق است. تقابل عقل و عشق، یکی از عنصرهای بنیادین اندیشه مولانا است. او در این تقابل جانب عشق را می‌گیرد و عقل را قادر به ادراک چیرستی حقیقت و عشق نمی‌داند و این طرز تلقی در تصاویر متعدد و مختلفی عرضه می‌شود. در بیت زیر می‌بینیم که شناخت «دُلُّل» را به دلیل وسعت معنای نمادینی که در آن می‌بیند و نیز به دلیل تقدسی که در آن هست، کار عقل نمی‌داند:

چو درخور تک دُلُّل نبود عرصه عقل      ز تنگنای خرد تافت سوی عرصه‌ی قل

۴۹۲/۱۱

مولانا به علی (ع) نه تنها به دلیل آن که یکی از خلفای راشدین است؛ بلکه بیش تر به دلیل فضل و بزرگواری او و از همه بهتر به دلیل شهادت او که مولانا آن را اوج عشق و دوستداری می‌داند، ارادت می‌ورزد. از رهگذر توجه به زندگی جاودانه این امام همام است که به اسب او که او را در مسیر حق پیش می‌برد و به ذوالفقار او که فقط برای احقاق حق از نیام بیرون کشیده می‌شود، توجه می‌کند.

«ذوالفقار» بارها در شعر مولانا تکرار می‌شود تا به یاری آن برخی از دریافته‌های خاص و نمادین او تجسم یابد. بی تردید ذوالفقار، آن چنان که مولانا از آن سخن می‌گوید، فقط یک شمشیر نیست و حتی به دلیل آن که شمشیر علی (ع) است مورد توجه او قرار نمی‌گیرد؛ بلکه این شاعر عارف در ذوالفقار چیزی اسطوره‌یی و قدسی می‌یابد و همین وجه است که او را به تکرار این نام بر می‌انگیزد.

مثلاً در جایی عقل به ذوالفقار؛ یعنی آن شمشیری که هنوز نمادین نشده، تشبیه می‌شود و با «شمس الدین» که فقط عشق می‌داند او کیست، در تقابل قرار می‌گیرد تا به رغم تمام توانمندی‌های عقل برای معاش و نه معاد در آستانه شمس تبریزی زبانش کند شود و به خاموشی گراید:

زبان ذوالفقار عقل کاین دریا پر از در کرد      زبانش باز بگرفت و شداو خاموش شمس الدین

۷۵۷/۱

ذوالفقار علی (ع) در جهان اسلام شهرت بسزایی دارد. این شمشیر در اصل از آن منبه بن حجاج بود که در جنگ بدر کشته شد و پیامبر اسلام آن را برای خود برگزید و در جنگ احد

آن را به علی (ع) عطا فرمود. مولانا بارها و به مناسبت‌های مختلف به ذوالفقار اشاره می‌کند و از آن برای بیان اندیشه‌هایش سود می‌جوید. در بیت زیر به قدرت نهفته این شمشیر که از رهگذر نیروی علی (ع) نمایان می‌شود، اشاره می‌کند تا نشان دهد که میان ذوالفقار و عصای موسی پیوندی راز آمیز وجود دارد و هم چنان که عصا فقط در دستان موسی به اژدها تبدیل می‌شود ذوالفقار هم فقط با علی توانایی بالقوه‌اش را آشکار می‌سازد:

گر عصا را تو بدزدی از کف موسی چه سود بازوی حیدر بیاید تا براند ذوالفقار

۴۰۶/۱۴

با توجه به آن چه از غزلیات شمس بر می‌آید، ذوالفقار، یکی از واژه‌های مورد علاقه مولاناست و در آن لحظه‌های ناخودآگاهی سرودن شعرهایش، بی‌آن که خود بداند، این واژه بر زبان او جاری می‌شود تا بیانگر عواطف و احساسات ناب او درباره چیزهایی که ذوالفقار آن‌ها را تجسم می‌بخشد، باشد.

در یک ترجیع بند سه بندی، مولانا از خداوند که از هر چیز و از آن جمله از سوز و گداز او آگاه است، می‌خواهد که غم را از وی دور کند. زیرا به گفته او سیلی غم، چون ضربت ذوالفقار کاری و مؤثر است:

هر سیلی او چو ذوالفقاری هر نکته او یکی سنانی

۱۲۳۸/۲۰

اندیشه غالب در کلیات شمس، بیان احوال عشق، معشوق و عاشق است. مولانا برای تجسم این احوال از نشانه‌های بسیاری استفاده می‌کند. گاه عشق خونریز خود را به ذوالفقار مانند می‌کند:

ز شمس‌الدین تبریزی منم قاصد به خون ریزی که عشقی هست در دستم که ماند ذوالفقاری

۱۰۶/۹

عشق برای مولانا مثل هوا برای انسان و آب برای ماهی است. او در عشق و با عشق زندگی می‌کند. پس زندگی برای او صحنه بزم و رزم است. اما معتقد است طراح این صحنه کسی نیست جز معشوق ازلی عشق در روز بزم ساقی و در هنگام رزم شیر نر و ذوالفقار اوست:

در روز بزم ساقی دریا عطای ما در روز رزم شیر نر و ذوالفقار ما

۱۱۲/۱۱

گاه معشوق مولانا چونان ذوالفقاری با اوست . پس با تکیه بر آن از هیچ کس باک ندارد :

من از کی باک دارم؟ خاصه که یار با من از سوزنی چه ترسم و آن ذوالفقار با من

۷۱۵/۲۳

در کلام مولانا خیال عبارت است از « وهم و گمان و صورتی که در خواب یا بیداری به نظر می‌رسد. شبیح و پیکری که از دور نمودار گردد و حقیقت آن معلوم نباشد».<sup>۱</sup> مولانا خیال را در روان آدمی نیست و ش می‌داند و می‌گوید زندگی مردم بر این خیالات جاری است . بنابراین خود خیال اندیش نیست و اوهام را مانع رسیدن به حقیقت می‌داند و معتقد است که باید این خیالات از بین برود . اما برای دفع آن‌ها به تیغی چون ذوالفقار نیازمند است :

گفتم: «زهر خیالی در دسر است ما را» گفتا: «بُر سرش را تو ذوالفقار مایی»

۱۱۳۱/۱۷

عشق از عنصرهای اصلی سازنده عرفان اسلامی و اندیشه‌ی کلیدی در فهم آثار مولاناست . مولانا از عشق که شرح و بیانی ندارد ، بسیار سخن می‌گوید و ما را با جنبه‌های گوناگون آن آشنا می‌کند . یکی از ویژگی‌های عشق این است که به انسان شهامت و تندی و نیرومی بخشد . اما عاشق راهی جز این ندارد که سرانجام به معشوق تسلیم شود :

تند نمود عشق او، تیز شدم ز تندی‌اش گفت: «برو، ندیده‌ای تیزی ذوالفقار من؟»

۷۲۰/۱۴

مولانا در بزم چونان می‌جوشان ، سرخوش است و در عرصه نبرد با آن چه او را از حقیقت دور می‌کند ، چونان ذوالفقار ، آخته و از نیام بر کشیده و آماده نبرد است . البته او در عین آمادگی برای دگرگون کردن وضع موجود ، از آن نمی‌گریزد و آن را واقعیتی می‌داند که

---

۱- شرح مثنوی شریف، ص ۶۵.

باید در مقام سپاس چونان چشمه‌یی سرریز کند و در هنگام صبر، به سان سنگ خاره‌یی پایدار و استوار بماند :

در بزم چون عُقار و گه رزم ذوالفقار      در شکر همچو چشمه و در صبر خاره‌ایم

۶۰۸/۱۸

علی (ع) برای اعتلای دین ، ذوالفقار خود را پر خون کرد و به راهی که برگزیده بود عشق می ورزید و شهادت و در خون خود غلتیدن را هدیه‌یی ناچیز به معشوق می دانست . مولانا این روی داد را در خاطر دارد و آرزو می‌کند که در راه معشوق ، شهادتی از این دست نصیب او می‌گردد :

به دست گیرم آن ذوالفقار پر خون را      شهید عشقم و اندر میان خون باشم

۵۷۴/۲۴

از آن جا که علی(ع) می‌خواست که با شهادت ، پیمان خویش را با معشوق به سر برد ، خود را در معرض تیغ او قرار می‌داد تا با نثار جان در راه محبوب به قله ی سرفراز عشق صعود کند. مولانا هم به این شهادت می‌اندیشد و به همین دلیل از پیش ذوالفقار معشوق نمی‌گریزد:

گر بکشی ذوالفقار ، ثابتم و پایدار      نی بگیرم چو باد ، نی بمُرم چون شرر

۳۹۰/۱۴

مولانا حقیقت انسانی را ، به تیغ ذوالفقار و قالب آدمی را به غلاف آن مانند می‌کند تا بر ارزش ذاتی حقیقت وجودی انسان در قبال جسم تأکید ورزد . بنابراین به گفته ی او آدمی نباید از شکستن غلاف تن که فقط نگه دارنده جان است ، دل شکسته گردد :

تو چو تیغ ذوالفقاری تن تو غلاف چوبین      اگر این غلاف بشکست،تو شکسته دل چرایی؟

۱۱۲۴/۱۸



مولانا در غزلی با مطلع:

هزار جان مقدس سزای سلطانی      که دست کفر بروبر ، نبست پالانی

به شاهی آرمانی می اندیشد که جان بردن از بادهای تباهی و آماده کردن « چراغ ایمان » برای گور تاریک خود را فراموش نمی کند . او چونان سلیمان به دفع دیو و پری که غاصب و گم راه کننده اند ، می پردازد و معتقد است که باید به « شیر حق » تاسی جوید و از « ذوالفقار » برآن او برای دفع کفر و کافر استفاده کند :

کی بر شکافت زره بر تنِ چنین کافر      به غیر شیر حق و ذوالفقار بُرانی ؟

۱۰۶۹/۱۶

در داستان حضرت موسی (ع) می خوانیم که وقتی آزار فرعونیان از حد گذشت ، موسی برای نجات امت خود به همراه آنان از مصر خارج شد . اما بر اثر نافرمانی بنی اسرائیل در « تیه » گم شدند و چهل سال در آن سرگردان بودند . یکی از روی دادهای این روزگار گم شدگی ، امتحان و دچار بی آبی شدن قوم موسی و طلب آب از او بود . آن چنان که در آیه ۵۷ از سوره مبارکه بقره آمده است : « و إِذَا اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ اِثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا » (قرآن ، اعراف : ۱۶۰) موسی عصای خود را به سنگی خرد زد و از آن دوازده چشمه برای دوازده گروه یا سبط بنی اسرائیل ، جوشیدن گرفت . مولانا با توجه به این قصه قرآنی و نیز باور عمیقی که به علی (ع) دارد ، عصای موسی را همان ذوالفقار آبدار علی (ع) می داند و می گوید :

موسی بزد عصا و بجوشید آب خوش      آن ذوالفقار بود، از آن بود آبدار

۱۲۱۸/۲۰

آن چه در این هم سان و هم ذات پنداری بیش تر نظر را جلب می کند ، نگاه اساطیری مولانا به این مساله است . می بینیم که او میان موسی و علی و نیز میان عصا و ذوالفقار تفاوتی نمی بیند و پیوند شگفت انگیزی میان این دو بر قرار می کند . از آن جا که مولانا از عصای موسی به فراوانی و به صورت نمادین ، غالباً در مفهوم عشق و ذکر ، یاد می کند ، و ذوالفقار را دارای خواص عصای موسی می داند می توان دریافت که ذوالفقار برای او فقط شمشیر نیست .

بلکه نشانه‌ی است که مدلول‌های بسیاری را به خاطر می آورد .  
به سخن دیگر ذوالفقار فقط تیغ و ابزار قدرت نیست ، بلکه روح لطیف مولانا میان دو  
مقوله به ظاهر ناساز؛ یعنی قدرت و زیبایی هم رابطه‌ی برقرار می کند و آن گاه که به  
توصیف بهار می پردازد، گل سوسن را هم مثل ذوالفقار با طراوت و آبدار می یابد:

آمد بهار خرم و رحمت نثار شد      سوسن چو ذوالفقار علی آب دار شد

۲۶۸/۲۱

مولانا در وصف بهاری دیگر ، با بهره گیری از عناصر نظامی گری ، صحنه‌ی می آراید که  
در آن یاسمن سپر گرفته و سبزه مانند ، ذوالفقار است :

لشکر کشیده شاه بهار و بساخت برگ      اسپر گرفته یاسمن و سبزه ذوالفقار

۳۹۷/۱۱

در جای دیگر ، با نگاهی فرا واقع گرایانه ، دوگانی رزم و بزم را به هم آمیزد و از آن  
صحنه‌ی پارادوکسی و شگفت بیافریند و در آن « شراب » را مونس جناح و قلب « مسجد »  
کند و پس از آن که شادمانی را جایگزین عبوس زهد کرد ، با « ذوالفقار مستان » گلوی غم را  
ببرد :

چو جناح و قلب مسجد ز شراب یافت مونس      ببرد گلوی غم را سر ذوالفقار مستان

۶۸۴/۱۰

« بعضی از غزلیات مولوی در دیوان شمس شباهت زیادی با بیان یک رؤیا دارد و معنی ،  
کاملاً در آن مکتوم است.»<sup>۱</sup> یکی از آن‌ها غزلی است به مطلع

داد جاروبی به دستم آن نگار      گفت کز دریا بر انگیزان غبار

۴۰۲/۲۳

که برخی از عارفان معروف نظیر شاه‌نعمت‌الله‌ولی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی، کوشیده‌اند، وجوه نمادین دو بیت اول آن را گزارش کنند.<sup>۱</sup>

مولانا در بیت سوم از این غزل می‌فرماید که در برابر «آن نگار» سجده کردم. او در یک گزاره ناساز و شگفت گفت «بی ساجد سجودی خوش بیار». آه از نهادم برآمد. زیرا تصور وهم آلود «سجود بی ساجد» برایم ممکن نبود. از آن پس او مرا از «چون» به «بی چون» فراخواند که بر حیرتم افزود و چون از ادراک این حقایق مکتوم درماندم و ناچار شدم:

گردنک را پیش کردم گفتمش «ساجدی را سر بُر از ذوالفقار»

۴۰۲/۲۷

شاید پنداشته شود که سخن گفتن مولانا از علی (ع) نه در جایگاه امام اول شیعیان؛ بلکه در مقام خلیفه چهارم مسلمین است. اگر چنین هم باشد با مقایسه ی علی (ع) با خلفای دیگر، سهم او را در ذهن مولانا بیش از آن سهی دیگر می‌یابیم. اما وقتی می‌بینیم که گذشته از علی (ع)، از فرزند شهید او و از کربلا و شهادت هم سخن می‌گوید، به نظر می‌رسد که به مساله تشیع توجه خاصی داشته است.

او از کربلا سخن می‌گوید. کربلایی که روزی بیابانی خشک و خالی از سکنه بود. اما پس از شهادت امام حسین (ع) این خاک بی‌قدر چون با خون «شهید»ی چون حسین آغشته شده بود، به مقامی نپرسیدنی رسید و از آن پس زیارتگاه عشاق و «تربت» گشت و هر آزاده‌یی را واداشت تا جبین بر آن نهد و فراموش نکند که بر یک دوستدار حق و عدالت چه رفته است. مولانا هم یکی از کسانی است که از این مساله سخن گفته است. زیرا داستان این عدالت خواهی و شهادت، بعد از به وقوع پیوستن، در حافظه تاریخی مردم باقی ماند و نه تنها شیعه، بلکه بسیاری از پیروان مذاهب دیگر را هم به بیان آن برانگیخت. زیرا جنگ نابرابر سپاه یزید و یاران حضرت امام حسین (ع) اگر چه به زعم حکام وقت یک روی داد تاریخی بود و با پیروزی یزید به پایان آمد، اما به محض پایان یافتن، آغازی ژرف و شگرف پیدا کرد و به نقطه نوری تبدیل شد که هر لحظه بر آن چه رفته بود روشنایی بیشتری افکند و آیندگان را به بازنگری آن فراخواند و نشان داد که نه تنها دوستان امام سوم، بلکه دوستان

---

۱- همان، ص ۷۶۷.

دشمنان او هم نتوانستند از کنار این شط پر خون به آسانی بگذرند .  
اگر چه امویان ، برای محو آثار جنایت خود معترضان را در استوانه هایی از آجر و گچ زنده به گور می کردند و عباسیان به دست یاری عوامل خود ، و از جمله محمود غزنوی در همه جهان انگشت در کرده بودند . و قرمطی می جستند و هر کجا یافت می شد بردار می کردند،<sup>۱</sup> در نهایت حیرت دیدند که در عصر دیلمیان ، مردم در عاشورا ، در شهرهای شیعه نشین ، بازارها و دکان ها را بستند و عزاداری های عمومی بر پای داشتند.<sup>۲</sup>  
بازتاب مساله کربلا و شهادت امام حسین (ع) در شعر مولانا ، از آن روی اهمیت دارد که تا قرن هفتم، شاعران بزرگ ایران که غالباً سنی مذهب بودند ، زبان به بیان آن نگشودند و بسیاری از آنان حتی به اشارت و تلمیحی هم از آن یاد نکردند . اگر چه این سکوت لزوماً به معنای نا آگاهی و بی توجهی آنان به این روی داد نیست . بلکه می توان بر آن بود که چه بسا شاعران «صلاح کار» حقیقت امر را درمی یافته ولی طرح آن را در محیطی که با عناصر آیین تشیع به شدت مخالفت می شده ، به مصلحت خویش نمی دیده اند . اما شاعرانی که مصلحت اندیشی را بر نمی تافته و از بیان آن بیمی نداشته اند ، گاه گاه دست توگی بدان یازیده اند . یکی از اینان شاعر بلند آوازه ایران سعدی است که در قصیده یی با مطلع

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را پروردگار خلق و خداوند کبریا

از «خاصان حق» که «همیشه بلیت کشیده اند» سخن می گوید و پس از بر شمردن برخی از اوصاف علی (ع) با بیت

یارب به نسل طاهر اولاد فاطمه یارب به خون پاک شهیدان کربلا

از امام حسین (ع) و یارانش یاد می کند و خداوند را به پاکی آنان قسم می دهد تا « دل های خسته را به کرم مرهمی» فرستد.<sup>۳</sup>

۱- تاریخ بیهقی، ص ۲۲۷.

۲- عاشورا و ریشه های آن در فرهنگ ایرانی، ص ۳۳۶-۳۷.

۳- کلیات سعدی، ص ۷۰۲.

مولانا در یکی از غزل‌های مشهورش با مطلع

کجایید ای شهیدان خدایی بلا جویان دشت کربلایی

۱۱۲۰/۸

از این واقعه دهشتناک سخن می گوید. او در این غزل با تکیه بر «شهادت» که دیدیم در اندیشه او از تقدسی بی مانند بر خوردار است، شهدای کربلا را «سبک روحان عاشق» می نامد و آنان را «پرنده‌تر ز مرغان هوایی» می داند. در نظام فکری او شهیدان «شهان آسمان» و «ز جان و جا رهیده» اند. به همین دلیل ابواب افلاک را می گشایند. اینان «در زندان شکسته» و وام داران را رهایی بخشیده‌اند. به گفته‌ش مولانا این شهیدان به مقامی رسیده‌اند که «در آن بحری که این عالم کف اوست»، زندگی می‌کند. او خود را «شهید عشق» و «شهید شرمسار» از کشته اش می‌داند:

من شهید عشقم و پرخون کفن خون بها اندر کفن می آیدم

۵۴۷/۶

ز خونم بوی مشک آید چو ریزد شهید شرمسارم من ز غازی

۱۰۰۵/۲

او در غزلی دیگر که از چیستی عشق سخن می گوید، باز هم به سراغ «شهادت» و «کربلا» و «عاشورا» می رود و نشان می دهد که دریادلان در نگاه او چه ارجی دارند؛ زیرا می گوید انتخاب این راه یکی از دشوارترین و در عین حال ارجمندترین گزینش های آدمی است:

کاین شهیدان زمرگ نشکینند عاشقان اند پر فنا بودن  
از بلا و قضا گریزی تو ترس ایشان زبی بلا بودن  
ششه می گیر و روز عاشورا تو نستانی به کربلا بودن

۶۹۴/۱۷-۱۹

با وجود آن که می توان گفت مولانا از رهگذر واژگان شهادت، عاشورا و کربلا به «واقعه تاریخی» کربلا نظر داشته است، نباید از اسطوره آفرینی و نمادپردازی او با این واژگان غفلت

کرد. زیرا مولانا که عادت دارد در ورای نشانه ها معانی نانهاده‌یی را بجوید ، باور نمی‌کند که بیان صریح و آشکار مدلول های این نشانه ها قادر به بیان حقیقت « شهادت » و در این مورد خاص شهادت حضرت سیدالشهدا باشد . بی گمان مولانا و تمام کسانی که کربلا را در افقی گسترده‌تر و فراتر از مکانی معین دیده و آن را از محدوده زمان و مکان بیرون برده‌اند ، در جاودانگی آن نقش اساسی داشته‌اند .

مولانا که این گونه عاشقانه و عارفانه از شهادت امام حسین (ع) سخن می گوید ، یزید را «دیو» می داند و معتقد است که اگر «بایزید» از او تأثیر پذیرد یزید می شود :

ز شیر دیو مزیدی، مزید تو هم از اوست      که با یزید ازین شیر دان، یزید شود

۳۴۲/۱۲

از این گذشته تمام کسانی که به پویایی جامعه اسلامی فکر می کرده و از ایستایی آن بیزار و نگران بوده اند ، همواره می پنداشته‌اند که حضور این عنصر فرهنگی در جامعه مثل خون تازه‌یی در رگ های تاریخ جریان می یابد و از ایستایی آن جلوگیری می کند . مثلاً با توجه به بیت زیر می توان بر آن بود که مولانا نیاز به حرکت‌های حسینی را در همه روزگاران لازم می داند و از مخاطب می خواهد که « آب» را رها کند . زیرا آن چه عصر او بدان نیازمند است ، آب نه، که تیغ آبدار است :

حسین کربلایی آب بگذار      که آب امروز تیغ آبدار است

۱۱۶/۸

مولانا اگر چه سنی حنفی مذهب است ، نمی تواند الفت آدمیان را به دلیل باورهای متفاوتشان از یاد ببرد . پس میان خود و حسین (ع) ، پیوندی عمیق می‌یابد و معتقد است هر کس آتش او را به جان داشته باشد ، بی گمان زخم حسین (ع) و جام زهر آلود حسن (ع) را از صمیم جان احساس می کند:

هرک آتش من دارد ، او خرقه ز من دارد      زخمی چو حسین استش، جامی چو حسن دارد

۲۳۴/۱۷

عشق و صداقت همزاداند و این هر دو کیمیا . مولانا عاشقی است صادق که عشق خونین خویش را در سینه شرحه شرحه از فراقش حفظ می کند . همین دلیل خونین است که او را به یاد کربلا می اندازد تا نشان دهد که آن چه حسین را به کربلا کشاند ، تنها عشق به معبود و معشوق بود . اما چون دشمنان او بویی از عشق و صداقت نبرده بودند ، با شهید کردن این عاشق صادق ، او را به وصال نزدیک و خود را به فراق ابدی مبتلا کردند :

دل است هم چو حسین و فراق هم چو یزید      شهید گشته دو صد ره به دشت کرب و بلا

۶۰/۵

به گمان او برای رسیدن به عشق حقیقی باید حسین وار زیست و به شهادت رسید تا چونان کربلا ، حشرگاه حسین شد :

حشرگاه هر حسینی گر کنون      کربـلایی، کربـلایی، کربلا

۴۸/۸

مولانا ایرانی و مسلمان است . اما هرگز در مرزهای محدود ایران نزیسته است . او به باورهای عرفانی و دینی اش چنان توسعهی بخشید که دیگر میان ادیان تفاوتی ندید و بدین سان به مقامی دست یافت که فقط در جهان اساطیری مشاهده می شود . هم چنان که در جهان اساطیر همه چیز به همه چیز مربوط است و هر چیزی می تواند از هر چیز متولد شود ، ذهن خلاق و اسطور اندیش مولانا میان باورهای ملی مسلمانان ایران و باورهای دینی آنان مغایرتی مشاهده نمی کند . پس میان رستم دستان و شیر خدا و اسفندیار و علی مرتضی ، پیوندی می یابد که با فهم عادی و چشمی غیر مسلح نمی توان آن را دید و دریافت . او در بیت زیر با انتقاد از سست عنصری همراهانی که قادر به طی طریق با او نیستند ، پیوندگانی چون شیر خدا و رستم دستان را آرزو می کند :

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت      شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

۱۸۰/۱۹

در جای دیگر رستم را هم نشین حمزه می کند و در کنار این دو از حیدر سخن می گوید :

رستم و حمزه فکنده تیغ واسپر پیش او / او چو حیدر گردن هشام و اربق می زند

۳۰۸/۹

اسفندیار، شاهزاده ایرانی در نبرد تن به تن با رستم، کشته می شود اما با دریافت های تازه تر از داستان او در شاهنامه، معلوم می شود که وی در راه اشاعه آیین زرتشت جان باخته است.<sup>۱</sup> اگر چنین باشد داستان اسفندیار روساختی است برای نمایش جنبه های نهان یک حقیقت دیگر. ذهن چند بعدی و اسطوره اندیش مولانا، مثل ذهن نماد پرداز سهروردی،<sup>۲</sup> در ورای ظاهر شخصیت اسفندیار در پی حقیقتی دیگر است و همین امر سبب می شود که برای رفع موانع و دست یابی به حقیقت، مخاطب را در « تنها » به صف آمدن به اسفندیار و در « بر » کندن در خیبر»، به علی مرتضی، مانند کند:

به صف اندر آی تنها، که سَفَندیار وقتی / در خیبر است، بَرکن، که علی مرتضایی

۱۱۲۴/۱۰

#### نتیجه

مولانا علی (ع) را فراتر از خلیفه چهارم توصیف می کند و چه بسا به امامت ایشان هم توجه دارد.

او با آن که در جامعه اهل تسنن و در ترکیه می زیست از واقعه کربلا و امام حسین (ع) آزادانه سخن گفته است.

از سخن مولانا بر می آید که به امام علی (ع) و امام حسین (ع) ارادتی خاص داشته است. آزادگی مولانا باعث شده است که خشونت و قساوت قاتلان امام را محکوم و آنان را رسوا کند. از کلام مولانا بر می آید که او امام حسین (ع) را عاشقی پاکباز می دانسته است و به مساله شهادت او عارفانه می نگرد.

او به « شهادت » نیز به گونه یی متفاوت نگریسته است.

۱- طرح اصلی داستان رستم و سهراب، ص ۳۹-۴۰.

۲- همان، ص ۳۳-۳۴.



## منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم، ۱۳۷۶، مترجم: بهاءالدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران، انتشارات نیلوفر و جامی.
- ۲- اسرافیلی، حسین، ۱۳۸۸، *عاشورا و ریشه های آن در فرهنگ ایرانی*، در مجموعه «درباره ادبیات و هنر دینی»، چاپ اول، تهران، انتشارات سرود مهر.
- ۳- بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۵۰، *تاریخ بیهقی*، تصحیح: علی اکبر فیاض، چاپ؟ مشهد انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۴- پورنامداریان، تقی، ۱۳۶۷، *رمز و داستان های رمزی*، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- خاقانی، افضل الدین، ۱۳۶۸، *دیوان*، به تصحیح: ضیاءالدین سجادی، چاپ؟، تهران، انتشارات زوار.
- ۶- دولتشاه سمرقندی، ۱۳۶۶، *تذکرة الشعرا*، به همت: محمد رضانی، چاپ دوم، تهران، کلاله خاور.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۶، *سرنی*، ج ۱، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی.
- ۸- زمانی، کریم، ۱۳۸۲، *میناگر عشق*، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- ۹- سعدی، مصلح الدین، ۱۳۸۹، *کلیات*، چاپ پانزدهم، تهران، امیرکبیر.
- ۱۰- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۶، *طرح اصلی داستان رستم و سهراب*، چاپ اول، تهران، نشر میترا.
- ۱۱- صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۳، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، چاپ چهارم، تهران، فردوسی.
- ۱۲- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، ۱۳۶۳، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳، بخش اول، چاپ چهارم، تهران، فردوسی.
- ۱۳- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۷۱، *شرح مثنوی شریف*، ج ۱، چاپ پنجم، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۴- لوئیس، فرانکلین دین، ۱۳۸۴، *مولانا: دیروز، امروز، شرق تا غرب*، چاپ اول، تهران، انتشارات نامک.
- ۱۵- محمدی آسیابادی، علی، *هرمنوتیک و نماد پردازی در غزلیات شمس*، چاپ اول،

تهران ، انتشارات سخن.

۱۶- مشکور ، محمد جواد ، ۱۳۶۸ ، فرهنگ فرق اسلامی ، چاپ ؟ ، مشهد ، انتشارات

آستان قدس رضوی .

۱۷- معین ، محمد ، ۱۳۶۰ ، فرهنگ فارسی ، ج ۲ ، چاپ چهارم ، تهران ، امیر کبیر.

۱۸- مولوی ، جلال الدین محمد ، ۱۳۶۹ ، فیه مافیه ، چاپ ششم ، تهران ، امیر کبیر.

۱۹- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ، ۱۳۸۶ ، غزلیات شمس ، چاپ اول ، تهران ، انتشارات هرمس.

۲۰- \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ، ۱۳۸۶ ، مثنوی ، چاپ شانزدهم ، تهران ، امیر کبیر.